

•
محمد علی اکبری

•
محله‌امی که بود

•
رویکردی تاریخی بر
شناخت نظام زندگی محله‌ای
تهران قدیم



فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	مقدمه
۱۷	۱. تهران، از شهر چنارهای بلند به دارالخلافة ناصری
۱۸	قصبه‌ای که شهر شد
۲۱	تهران پایتخت
۲۴	دارالخلافة سلطان صاحبقران
۲۸	دارالخلافة ناصری
۳۷	شهر جدید
۴۳	۲. رویه‌های سکونت‌گزینی
۴۶	محلۀ چاله‌میدان
۴۹	محلۀ عودلاجان
۵۳	محلۀ بازار
۵۶	محلۀ سنگلیج
۶۳	محلۀ ارگ
۶۶	محلۀ جدید دولت

۷۱.....	۳. زیستن در شبکه پیوندها.....
۷۳.....	روابط میان محله‌ای.....
۹۹.....	روابط بین محله‌ای در کلان محلات.....
۱۰۱.....	روابط بین محله‌ای.....
۱۰۵.....	۴. سازمان و رویه‌های مدیریت محله.....
۱۰۶.....	حکومت تهران.....
۱۰۸.....	اداره محله در نظام مدیریت شهری.....
۱۱۷.....	۵. کارویژه‌ها.....
۱۱۷.....	همبستگی محله‌ای.....
۱۲۶.....	سرمايه جمعى محله‌ای.....
۱۳۳.....	هویت محله‌ای.....
۱۴۹.....	امنیت محله‌ای.....
۱۵۹.....	نتیجه‌گیری.....
۱۶۳.....	منابع.....

پیشگفتار

تهران پایتخت، کلان‌شهری بر پهنه کوهپایه البرز، در روزگاری نه‌چندان دور شهری کوچک بود بر سر راه قافله‌هایی که به سوی خاوران و شمال شرق ایران ره می‌بردند. قاجاران که به قدرت رسیدند، این شهر پایتخت ایران شد و، همراه با تحولات جهانی و تأثیرات این وقایع بر جغرافیا و سبک زندگی مردم، به عصر جدید قدم نهاد. تحولات یاددشده از مدت‌ها پیش و با برآمدن تمدنی نوین در مغرب‌زمین آغاز شده و طرحی نو در آدمیان و عالمیان درانداخته بود. این تمدن، سوار بر دو بال سرمایه‌داری و فناوری‌های تمدنی نوین، به‌سرعت از موطن خود پا فراتر گذاشت و تمام اقطار جهان را به قدر طاقت و اقتضائات تاریخی ملل درنوردید و صورت و سیرتشان را دگرگون کرد. تهران پایتخت نیز از این وضعیت جدید برکنار نماند و از وجوه مختلف این تجربه نوین جهانی متأثر شد.

نظام زندگی دیرپای ایرانیان در جوامع شهری، و از جمله در پایتخت، نظام زندگی محله‌ای بود که در مواجهه با این بالا و پایین شدن‌ها و با سر برآوردن شیوه و منطق زیست اجتماعی نوین شهری، دچار موانع و مشکلات فراوان شد و، به‌رغم پایداری‌های بسیار، نهایتاً سپر انداخت و به دل تاریخ پیوست.

در این دفتر، شیوه زیست مردم تهران پایتخت را در نظام زندگی محله‌ای به روزگار تاریخی پیشامدرن روایت می‌کنم و موانع و مشکلات و دگرگونی‌های این نظام را

در نخستین مواجهه تاریخی‌اش با تجربه زیست مدرن شهری به تصویر می‌کشم. بی‌شک، در به سرانجام رسیدن این پژوهش، همیاری و مساعدت جناب آقای دکتر نصر اصفهانی و مسئولان محترم معاونت امور اجتماعی شهرداری تهران و همفکری‌های مشفقانه دوست فرزانه‌ام جناب آقای محسن گودرزی، جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز تحولات اجتماعی معاصر ایران، بسیار تأثیرگذار بود. از این‌رو بر خود لازم می‌دانم از این عزیزان سپاسگزاری کنم. به علاوه این متن را جناب آقای علی رضایی، صاحب‌نظر در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، نیز از نظر گذرانیده‌اند و نکات ارزشمندی را متذکر شده‌اند. از این رو لازم می‌دانم از ایشان نیز تشکر و قدردانی کنم. سرکار خانم دنیا عسگریان، دانشجوی دکتری تاریخ، نیز در فراهم آوردن پاره‌ای از اطلاعات و گفت‌وگوها اینجانب را یاری کرد که شایسته قدردانی است. باشد که این پژوهش به کار دانشوران و سیاست‌گذاران بیاید، خصوصاً مجریان شهرداری تهران که در برنامه‌ریزی شهری خود را نیازمند شناختی ژرف‌انگر و تاریخی می‌دانند و چنین رویکردی را ارج می‌نهند.

محمدعلی اکبری

پاییز ۱۳۹۹

مقدمه

دلبستگی من به حکایت گذر ایرانیان از روزگاران قدیم به دوران جدید (تجدد) دغدغه‌ای است دیرپا که درونم ریشه دوانده و قریب نیم قرن با آن روز و شب گذرانده‌ام. این دلمشغولی بیش از آن‌که برآمده از تعلقات و تأملات فکری و دانشگاهی من باشد، ریشه در تجربه زیسته‌ام در روزگار قدیم دارد. من در شهر گرگان (استرآباد) در شمال شرق ایران متولد شده‌ام و دوران کودکی و نوجوانی‌ام را در آن‌جا سپری کرده‌ام. در نخستین سال‌های زندگی‌ام در آن شهر، موطنم هنوز نشانی از ساحت شهر قدیم را با خود داشت. ولی اکنون که پای در دهه ششم زندگانی خود گذاشته‌ام، وقتی به آن شهر می‌نگرم، دیگرگونه گشته و بر نظم اجتماعی دیگری انتظام یافته و سبک جدید زندگی در آن رایج شده است. روشن‌تر بگویم: من در محله به دنیا آمده و به شیوه زندگی محله‌ای تربیت اجتماعی یافته‌ام. اما طی شش دهه، خیابان‌ها و بلوارها محله‌ها را گرفته‌اند و شهر به تدریج شکل و شمایلی جدید یافته است. تجربه زیسته نسل من و دو سده پیش پدرانم بی‌بدیل و عجیب بود، تجربه‌ای که در آن، هرچه دور گردون در انبان خود پرورانده بود به دنیای شهر و روزگار مردمان ایران‌زمین آورده بود.

و اما پرداختن به نظام زندگی محله‌ای پایتخت برایم ادامه همان تجربه زیسته ناب در گرگان است. البته در این روایت، از منظری نوستالژیک به گذشته سپری شده نمی‌پردازم و به ذکر مصیبت بر آن زندگانی اذ دست‌رفته نمی‌نشینم و مهر بطلان بر پیشانی بازار نوفریشان نمی‌نشانم. بلکه رخدادی بزرگ را روایت خواهم کرد که طی آن محله و زندگی

محله‌ای در جامعه شهری جدید پایتخت دستخوش دگرگونی عظیم می‌شود. در این روایت تاریخی، از روندهای بلندمدتی گنت‌وگو خواهم کرد که طی یک دوره دوصدساله بر سازمان زندگی در جامعه شهری پایتخت و شیوه زندگی اجتماعی آن حاکم شدند و توانستند تاروپود نظام زندگی قدیم را از هم بگسلند و امکان تداوم آن را به تدریج از میان ببرند و نهایتاً به اضمحلال بکشانند. در بادی امر، هر ذهن جست‌وجوگری با این پرسش دست‌وپنجه نرم می‌کند که به‌راستی چرا شهر قدیم دچار چنین تحول عظیمی شد؟ حقیقتاً چه شد که شهر قدیم، که قرن‌ها به حیات خود ادامه داده و سرمشق زیست جمعی نسل‌های متوالی بود، در برابر امواج جدید تغییر تاب نیاورد و طی دو سده همه آن تجربه‌های دیرین تاریخی از دست رفت و امروز از آن‌ها تنها خاطره‌ای رنگ‌باخته در گوشه ذهن تهرانیان جا خوش کرده است.

از زمانی که آقامحمدخان، سرسلسله شاهان قاجار، به سال ۱۲۰۰ ه.ق. / ۱۱۱۶ ه.ش. تهران را پایتخت خود کرد، این شهر چه حوادث تلخ و شیرینی را که به خود ندید و چه دگرگونی‌های عظیمی را بر کالبد و جان خویش تحمل نکرد. تهران، طی دو سه قرن، سه تجربه تاریخی را از سر گذراند: ۱. دوره‌ای برآمده از سنت قدمایی ایرانی (از پادشاهی صفویان تا برآمدن قاجاران)؛ ۲. دوره پایتختی در عصر برزخی دوج جهانی به زمان سلطنت قاجاران؛ و ۳. دوره کلان‌شهری به روزگار پادشاهی شاهان پهلوی. در این دگردیسی تاریخی، تهران از شهری کوچک با رنگ و روی ایرانی-اسلامی به کلان‌شهری با هزاران رنگ و لعاب تبدیل شد و از جنوب به انتهای پهنه جغرافیایی ری قدیم و از شمال به لبه رودبار قصران در دامنه سلسله جبال البرز رسید و خود را به‌غایت بر پهنه این بستر جغرافیایی بگستراند. البته فقط کالبد شهر نبود که این چنین دیگرگونه شد، بلکه جانش نیز دستخوش تغییر، و پذیرای روحی دیگر شد. داستان برافزاندن شهر قدیم و برآمدن کلان‌شهر جدید تهران حکایتی است بس شگرف و جذاب در تاریخ تهران پایتخت که صاحب‌نظران درباره آن بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند. اما این گفتار وضعیت خاصی را در دومین مرحله از این فرآیند تاریخی روایت می‌کند و آن عبارت است از روایت نظام زندگی شهری تهران همچون شاکله حیات شهری در زمانه زیست دوج جهانی سلطنت شاهان قاجار. زیست دوج جهانی ناظر به تجربه برزخی است که تهران پایتخت در فاصله تأسیس قاجاریه تا روی کار آمدن دولت پهلوی به خود دیده است. زیست دوج جهانی یک دوره

تاریخی خاص در دوصد سال اخیر است که طی تحولاتی، فضایی جدید شکل گرفت، ولی هنوز شاکله‌های جهان قدیم جامعه را در سطوح خرد و کلان مفصل‌بندی می‌کرد. این تحولات با سرعت به تاروپود وضعیت کهن رخنه کرد؛ نشانه‌هایی از ظهور جهانی جدید سر برآورد. مشخصاً تهران در فاصله عصر ناصرالدین‌شاه قاجار تا روزگار برآمدن رضاشاه پهلوی به میدانی برای رویارویی و هم‌آوردی این دو جهان و ظهور قاب‌های ترکیبی در حیات شهری مبدل شده بود. همه‌چیز در شهر رنگ‌وبوی تاریخی خود را داشت و هم‌زمان رگه‌هایی از عناصر غریبه نیز در آن دیده می‌شد. این غریبه شیوه جدید شهرنشینی، سازمان‌دهی فضاهای شهری، فناوری حمل‌ونقل و ارتباطات و هنجارهای اجتماعی زیست اهالی در فضاهای مسکونی بود که در واقع سوغات فرنگ به شمار می‌آمد.

پیش‌تر گفتم که من آخرین نسلی بودم که زندگی در شهری با ته‌مانده تاریخی و شیوه زیست محله‌ای قدمایی را تجربه کردم. تجربه زیسته دو سده پیش پدرانم زیستن در موقعیت بدیع دوج جهانی بود. دورگردون تجربه چندین نسل پی‌درپی را به دنیای شهر آورده بود و از برآمدن طلیعه روزگاری نو در شهر و شهرنشینی مردمان ایران زمین خبر داد. تجربه زیستن در میانه دو جهان تجربه بی‌بدیلی بود که دیگر تکرار نخواهد شد. زیرا پیش‌تر نظمی کهن شهر و زندگی شهری را به سامان می‌کرد، اما در موقعیت جدید، یا به عبارتی در این موقعیت مرزی، بازآفرینی تام‌وتمام آن نظام قدیمی با دشواری‌هایی روبه‌رو شده بود و علاوه‌براین چشم‌اندازی غریب از شهر و شهریت جدید در دوردست‌ها چشم‌ها را خیره کرده بود. از این منظر، داستان پایتخت و زندگی اجتماعی اهالی آن، در موقعیت زیست دوج جهانی، حکایت تجربه‌ای در مرز دیروز و امروز است که از یک سو تباری تاریخی را در سامانمند کردن زندگی جوامع شهری یدک می‌کشد و از دیگر سو تجربه زیستن در فضاهای دوگانه را.

افزون‌براین، همان‌طور که می‌دانیم، در نظام شهرنشینی قدیم الگوهایی از سازمان‌دهی زندگی اهالی در فضاهای مسکونی وجود داشت که ساکنان شهر را در قاب‌های کالبدی و اجتماعی خاصی تحت عنوان «محله» سازمان می‌داد. در این الگوی تاریخی، محلات موزائیک‌های جمعی نسبتاً مستقلی بودند که به واسطه الگوهای سکونت‌گزینی، ترتیبات نهادی محلی، فضا‌بندی کالبدی و مدیریت کدخدایی شبکه‌هایی از همبستگی اجتماعی را با حفظ حریم‌های مذهبی، قومی و شغلی شکل می‌دادند که تداوم و استمرار حیات شهری

ساکنان را میسر می‌ساخت. الگویی که، بر پایه آن، تهران در فاصله روی کار آمدن دولت صفوی تا به روزگار پادشاهان نخست قاجار، از قصبه‌ای کوچک بر سر راه کاروان‌های تجاری با باغ‌هایی در میانه به شهری معتبر به سیاق همان سنت قدمایی شهر ایرانی تبدیل شد. در این فراشد تاریخی روندهای دیگری شکل گرفتند و شهر و پایتختی جدید را در افق شهریت قدمایی ایرانی بر ساختند. طی بر ساختن شهر تهران، نظام زندگی محله‌ای نیز به مثابه الگوی کهن سازمان‌دهی و شیوه مألوف زندگی اجتماعی در قاب محله‌های شهری رخ نمود و صورتی از نظم زندگی جمعی شهری را بر پایه سنت‌های معمول و ایجابات عصری شکل داد. اما دولت قاجار و جامعه ایرانی و پایتخت‌نشینان، همان‌طور که شرح آن رفت، در میانه راه با ظهور موقعیت زیست دوجوانی و وضعیت تمدنی مرزی روبه‌رو شدند که اندک‌اندک شهر و مافی‌های آن را به سمت دورگه شدن پیش برد. به بیان دیگر، سلسله قاجار دو دسته تحولات کالبدی و اجتماعی را بر این شهر تحمیل کرد: نخست، تحولات معمول ناشی از پایتختی تهران؛ و دوم، دگرگونی‌های ناشی از ظهور موقعیت زیست دوجوانی. دسته دوم جدید می‌نمود و اگر آن نبود، بروز تحولاتی از لون دیگر نیز در تهران پایتخت شکل نمی‌گرفت. هم‌زمانی پایتختی تهران و قرار گرفتن آن در موقعیت زیست دوجوانی نظام زندگی محله‌ای را آماده وقوع تحول جدید اجتناب‌ناپذیری کرد.

از این‌رو بدیهی است که بازتولید سازمان و شیوه زندگی محله‌ای قدمایی در شهر تهران، در زمانه ظهور موقعیت دوجوانی، با مانع‌هایی روبه‌رو شود که شناخت نحوه شکل‌گیری تاریخی این مانع‌ها و بروز دگرگونی‌های ناشی از آن در نظام زندگی محله‌ای قدمایی مسئله پژوهش حاضر است. به بیان روشن، مسئله این پژوهش شناختن بازتاب آن وضعیت کلان دوجوانی بر سطح خرد زندگی شهری یعنی الگوهای زیست قدمایی زیست جمعی ساکنان در مناطق مسکونی شهر پایتخت (نظام زندگی محله‌ای) است.

در باره دگرگونی‌های شهری پایتخت تحقیقات ارزشمند بسیاری در قالب کتاب، رساله‌های دانشگاهی و مقالات علمی انجام شده است که هر یک به تشریح و تفسیر سویه‌ای از این تغییر و تبدیل پرداخته‌اند. افزون‌بر این تحولات کالبدی و شهرسازی دستمایه پژوهش‌های معماران و شهرسازان قرار گرفته و نتایج بسیار مهمی نیز در پاره‌ای از این مطالعات به دست آمده است. مطالعات معماران و شهرسازان نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری‌های شهری

نهادهای حکمرانی، خصوصاً از پادشاهی رضا پهلوی به بعد، تغییرات شگرف و بنیادینی را در شکل و محتوای شهر به وجود آورده است. معماران و شهرسازان در دو سطح خُرد و کلان این تغییرات و دگرگونی‌ها را رصد کرده و درباره آن سخن گفته‌اند. به‌ویژه درباره تأثیر شهرسازی جدید بر سطح محلات شهری پایتخت نیز طی این دوره دوصدساله پژوهش شده و گزارش‌های خوبی حاصل آمده است. (بنگرید به پاکزاد، ۱۳۹۰؛ حبیبی، ۱۳۸۶؛ معتمدی، ۱۳۸۱؛ عدل و اورکار، ۱۳۸۱)

برخی، با رویکرد انتقادی، این دگرگونی‌ها را حاصل تقلیدی نسنجیده از رویه‌های غربی یافته و از آن تحت عنوان ظهور عصر «ناشهر» یاد کرده و آن را نابودی میراث تاریخی در سطوح خُرد و کلان حیات شهری قلمداد کرده‌اند. درحقیقت ناشهر ساخته دست انسان است که شهر جدید تهران را نه فضایی برای زیستن مطلوب که برای جان‌کندنی تلخ و ناامیدکننده مهیا کرده است. (محمدزکی، ۱۳۹۹)

مورخان و جغرافیای‌پژوهان نیز در طول این دو سده علاقه درخور توجهی به تحولات تاریخی و جغرافیای شهری پایتخت نشان داده‌اند و دگرگونی‌های آن را روایت کرده و به تصویر کشیده‌اند. آن‌ها نشان داده‌اند که محلات تاریخی پایتخت کدام مراحل و مراتب تحولات تأثیرگذار را پشت سر گذاشته و در این فراشد چه بر سرشان رفته است. (بنگرید به معتمدی، ۱۳۸۱، تکمیل همایون، ۱۳۸۵، کریمان، ۲۵۳۵ و سلطانی لرگانی، ۱۳۸۵) جامعه‌شناسان شهری نیز در حوزه تحولات جامعه شهری تهران تحقیقات پر دامنه و باارزشی را انجام داده‌اند. این تحقیقات شامل هر دو سطح زندگی شهری و زندگی محلات شهری است. خصوصاً تحقیقاتی که در چند دهه اخیر به ثمر رسیده بیانگر عمق دگرگونی‌های تهران طی دو سده اخیر است. این آثار رویکردهای انتقادی و آسیب‌شناسانه‌ای درباره ظهور پاره‌ای مشکلات و بحران‌های اجتماعی در نظام زندگی شهری داشته‌اند. (بنگرید به بهزادفر، ۱۳۹۲؛ شهری، ۱۳۷۰؛ شهری، ۱۳۷۸؛ شکوهی، ۱۳۹۲)

و اما مروری بر تحقیقات موجود نشان می‌دهد که تحقیق در زمینه سامان یافتن زندگی محله‌ای در زمانه وضعیت دوجانبی هنوز جای کار فراوان دارد و می‌توان بر سر این محله اولیه و سیر دگردیسی حیات شهری از سیاق قدمایی به سبک مدرن درنگ کرد و از نخستین وضعیت‌های دوره در حیات محله‌ای و مسائلیش پرده برداشت.

پرسش اصلی این است که در مراحل ابتدایی (عصر قاجار) که سازمان و شیوه زیست جمعی اهالی شهر (نظام زندگی محله‌ای) حاکم بود، روندهای تاریخی موقعیت برزخی دوجهانئ شهر تهران را با کدام موانع و مسائل جدید روبه‌رو ساخت. در نتیجه ظهور این موانع‌ها و مسائل جدید، نظام زندگی محله‌ای قدمایی، در مراحل ابتدایی و اولیه، چه دگرگونی‌هایی را به خود دید؟

در این پژوهش با التزام به منطق و روش روایت‌رَوندی به شناخت موضوع تأسیس نظام زندگی محله‌ای در تهران عصر دوجهانئ پرداخته‌ام. بر حسب منطقی شناختی روایی، این پدیده از ویژگی یکتایی در وقوع تاریخی برخوردار است و تکرارشونده نیست. موضوع مطالعه در تاریخ‌نگاری روایت‌مدار پدیده‌ای این‌جا و اکنونی^۱ است که شناخت آن مستلزم به کار بستن شیوه‌ای متناسب با چنین خصوصیتی است. دوم این‌که رخداد، در نگاه تاریخ‌نگاری روایت‌مدار، از حیث عینی امری انضمامی و از نظر معنایی مفهومی تشکیکی است؛ انضمامی است زیرا ناظرست به پدیده‌های عینی، و تشکیکی است چون رخداد پدیده‌ای مشکوک محسوب می‌شود. از این‌روست که بنیان‌گذاران مکتب آنال فرانسه، به هنگام درانداختن طرح تاریخ‌نگاری اجتماعی، رخداد را—که مورخان کلاسیک یک‌جا آن را به زمان کوتاه و یک‌جا به زمان بلند اطلاق کرده‌اند—نکته‌سنجانه بازخوانی کرده و، با تأکید به وجود پدیده‌هایی با زمان بلند^۲ در گذشته، امکان معرفت‌شناسانه شناخت پدیده‌های اجتماعی را در دانش تاریخ میسر کرده‌اند. سوم آن‌که رخداد را به شیوه خاصی می‌توان شناخت که در این‌جا روایت‌مداری ناظر به آن است. روش شناخت روایتی، با پذیرش خصوصیت یکتایی^۳ رخداد، سازوکار آن روایت را معین می‌کند. (بنگرید به بارت، ۱۳۷۸؛ مارتین، ۱۳۸۶) در این روش با گفتن داستان^۴ یک پدیده می‌توان آن را شناخت. مقصود از داستان در این‌جا یک فرم بیانی^۵ است که در ادبیات و در دانش گذشته‌شناسی کاربرد دارد. (بنگرید به رابرتز، ۱۳۸۹) بر پایه همین رویکرد شناختی است که در این متن، از همان ابتدا، بر عنصر روایت تأکید می‌شود. به عبارت دیگر، رخداد گذشته‌شناسی تهران پایتخت از شیوه حیات محله‌ای به سبک زندگی جدید به نگارشی روایی فرجام می‌یابد. البته باید

1. synchronicity
4. story

2. long time
5. expression form

3. unique feature

توجه داشت که در این جا داستان در زمانی بلند رخ می‌دهد و نه در لحظه‌ای کوتاه؛ در واقع رخدادی با طول زمانی دوصدساله است. چهارم این‌که در این روایت، داستان طرح مخصوص به خود را دارد و با تکیه بر همین طرح داستانی است که روایت به بیان چرایی و چگونگی رخداد می‌پردازد و روایت‌شناس نیز به شناخت این امر تاریخی می‌رسد. پنجم آن‌که در بیان روایتی، در جریان دگرگونی، پدیده از مراحل و مراتبی می‌گذرد که در یک افق بلند رخدادی روندهایی را شکل می‌دهد.^۱ این روندها کلیدهایی برای شناختن جهت و مضمون تغییر در پدیده رخدادی بلند به دست می‌دهد و از این روست که پدیده رخدادی اساساً پدیده‌ای رَوَندی است. بنابراین به آن روش مطالعه رَوندی^۲ می‌گویند. به این ترتیب می‌توان گفت که روش روایتی-روندی یک شیوه شناخت ترکیبی است که، با مبنا قرار دادن انگاره داستان، تحولات پدیده را به نحو روندپژوهی مطالعه و بررسی می‌کند. در این کتاب برای شناخت گذار زندگی اجتماعی ساکنان پایتخت از نظم قدیم به جدید از این روش استفاده شده است. از این رو از همه منابع و داده‌های موجود، که به کار روایت رَوندی در این داستان آمده است، سود برده‌ام.

منابع و مآخذ تحقیق حاضر را به این ترتیب می‌توان دسته‌بندی کرد: نخست، اسناد و مدارک بایگانی شده شامل اسناد بلدی و شهرداری تهران که خود حاوی اسناد شهرداری تهران و سازمان اسناد ملی ایران و مرکز اسناد مجلس شورا، اسناد و مدارک آماری خصوصاً گزارش سرشماری‌های کشوری مرکز آمار ایران است؛ دوم، خاطرات و سفرنامه‌های سیاحان و مأموران خارجی؛ سوم، آثار تاریخ‌نگاران ایرانی و خارجی؛ چهارم، گزارش‌های نظمیه و شهربانی کشور؛ پنجم، کتاب سندهای جمعیت و ابنیه تهران؛ ششم، مجموعه‌های تحقیقی تهران پژوهی؛ هفتم، گزارش کنگره‌ها و سمینارهای ملی و بین‌المللی تهران؛ هشتم، مقالات پژوهشی که در مجلات علمی منتشر شده است؛ نهم، خاطرات شفاهی ساکنان محلات قدیمی تهران؛ دهم، آثار ادبی، دیوان‌های شعری (خصوصاً شعر عامیانه) و متون داستانی. این تحقیق با استناد به منابع و متون مذکور، داستان خود را از شیوه زیست

۱. طرح یا پلات داستان متحرک است، چون از فرایند تغییر می‌گوید. در واقع وضعیت چیزی تغییر می‌کند. حرکت در داستان از چیزی شروع و به چیزی ختم می‌شود. برای اطلاع بیشتر بنگرید به اسکولر، ۱۳۹۱ و دیپل، ۱۳۸۹.

2. trend study

جمعی تهرانیان در موقعیت دوجوهانی روایت می‌کند، با این تأکید که پیرنگ داستان، به همراه کاربست شیوه روندی، برافتادن آن یکی و آمدن این دیگری را به زندگی جمعی تهرانیان نشان خواهد داد.

گفتنی‌ست برای تکمیل پاره‌ای از اطلاعات موردنیاز درباره زندگی اجتماعی در محله‌های تهران از اطلاعات میدانی و مصاحبه شخصی بهره برده‌ام. البته به دلیل فاصله زمانی، دسترسی به افرادی که در دوره موردبحث این پژوهش در محلات تهران زندگی کرده باشند مقدور نبود، از این رو کوشیدم با آخرین نسل‌های دردسترس، که یا تجربه زیسته داشتند یا از طریق خاطرات بزرگ‌ترهایشان اطلاعاتی را کسب کرده بودند، مصاحبه کنم. برخی از این افراد در طول حیات خود در محله‌های مختلفی زندگی کرده‌اند، لذا در ارجاعات این کتاب، بسته به موضوع مورد بحث، به محله‌های متفاوتی منتسب شده‌اند. و در آخر این نکته گفتنی است که همه این مصاحبه‌ها در سال ۱۳۹۹ انجام شده‌اند.

تهران، از شهر چنارهای بلند به دارالخلافة ناصری

تا پیش از آن که شاه طهماسب صفوی به صرافت زیارت قبر امامزاده حمزه، جد بزرگ خود در ری، بیفتد، تهران قصبه‌ای بیش از رستاقِ قصرانِ ری نبود. (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، ص ۵۳-۵۴) این آبادی که در منابع باستانی مهران نامیده می‌شد (بلعمی، ۱۳۷۴، ص ۶۷۴) جایی بود پر از باغ‌های مصفا، سیراب از آب کُھساران و قنات‌ها و چشمه‌های پیرامون و مردمانی که در میان این فضای مشجر در دوازده خاندان و دوازده محله می‌زیستند. باغ‌های چنان انارهای خوش‌رنگ و خوب‌طعمی به بار می‌آورد که سرزمین‌نگاران نامی دوران اسلامی از دیرباز وصف آن را زیب دفتر خود کرده بودند. (رازی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۲) قصبه کوچک تهران که در میان این چنارستان مصفا جا خوش کرده بود، تا پیش از ظهور شاهان سرخ‌کلاه، بارانداز و استراحتگاه میان‌راهی کاروان‌های تجاری بود، کاروان‌هایی که راه به خراسان بزرگ می‌بردند و در این اقامتگاه آب‌ونانی می‌خوردند و خستگی راه از تن به در می‌کردند. ساکنان این آبادی از تبار بومیانِ لبه جنوبی سلسله‌جبال البرز بودند و تا پیش از پذیرش اسلام آیین زردشتی داشتند و ناهید را بیش از دیگر ایزدبانوان ستایش می‌کردند. اهالی تهران از عهد جنبش‌ها و حکومت علویانِ رویان و طبرستان به مذهب شیعه

درآمده بودند و سرِ ناسازگاری با حکومت‌های سنی‌مذهبِ وقت داشتند. از این‌روی حکومت‌ها هم، به دلیل این جداسری، ایشان را خوش نداشتند و به‌دشواری و با واسطهٔ شیوخ محل گاه‌گاهی از آن‌ها مالیات می‌ستاندند.

اهالی تهران خانه‌های خود را در فضاهای میان درختان چنار و باغ‌ها در دوازده محله و زیر زمین ساخته بودند. چنان‌که گفته‌اند، ساکنان محله‌ها به دیدهٔ مروت و مدارا در یکدیگر نمی‌نگریستند و چون خصم بر هم می‌سگالیدند. (حموی، بی‌تا، ص ۵۱-۵۲) گرمی هوای تابستان و نزاع بر سر قلمرو و آب آن‌ها را دشمن یکدیگر کرده بود و از ترس یورش بیگانگان خانه‌شان را به زیر زمین برده بودند. حقیقت آن است که تهران تا آن زمان که شهر بزرگ و باستانی ری به دست سپاهیان مغول ویران نگشته و سپس رو به خرابی نگذاشته بود اعتباری نداشت و تنها از آن پس بود که اندک‌اندک رونقی یافت و در نظر آمد.^۱ رونق تدریجی این آبادی و خرابی مفرط ری، به تدریج، گروهی از ساکنان ری را نیز به سوی این آبادی کشاند و جمعیت آن رو به فزونی نهاد و به این ترتیب تهران به قصبه‌ای درخور مبدل گشت.

قصبه‌ای که شهر شد

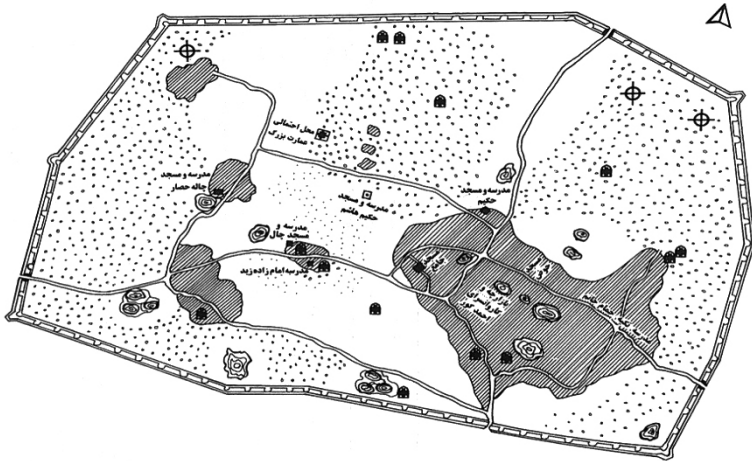
زیبایی و خرمی باغ‌هایی که قصبهٔ تهران را در میان خود گرفته بودند و قرار داشتن مقبرهٔ امامزاده سید حمزه موسی، جد اعلای شاهان صفوی، در ری ارادهٔ شاه‌طهماسب صفوی را در ساختن شهری در این فضا قوت بخشید. از این‌رو به سال ۹۶۱ ه.ق. برابر با ۹۳۲ ه.ش. بارویی به‌اندازهٔ شش هزار گام دورتادور قصبهٔ تهران احداث کرد تا نخستین نشانهٔ برآمدن شهری نو در جغرافیای قصبهٔ تهران باشد. باروی طهماسبی به عدد سوره‌های قرآن مجید ۱۱۴ برج داشت و چهار دروازه نیز آن را به بیرون مرتبط می‌کرد. دروازه‌شمیران به سوی کوهستان راهی می‌گشود (محدودهٔ شمالی: خیابان امیرکبیر، میدان سپه و خیابان سپه)، دروازهٔ عبدالعظیم راه به اصفهان می‌برد

۱. صاحب کتاب هفت‌اقلیم در این‌باره روایت می‌کند که اصل شهرری در حادثهٔ چنگیزخان چنان خراب شد که دیگر روی آبادانیِ قدیم را به خود ندید و لذا طهران و ورامین دارالملک این منطقه شد. (رازی طهرانی،

(محدوده جنوبی: خیابان مولوی)، دروازه دولاب رو به سوی خاور داشت (محدوده شرقی: خیابان ری) و دروازه قزوین به سوی باختران می‌رفت (محدوده غربی: خیابان شاهپور). این‌ها چهار دروازه باروی شاه‌طهماسبی بودند. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۸۲۳-۸۲۸) البته باروی طهماسبی فضایی بسیار فراخ‌تر از قصبه را در بر گرفته بود، به طوری که علاوه بر قصبه، باغات شرق و جنوب و مغرب آن نیز درون حصار قرار گرفته بودند. بدین ترتیب تهران در عصر شاه‌طهماسب صفوی، با تأسیس بارو و بازارهای جدید، شهریت یافت. (رازی طهرانی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۵۶) ظاهراً تهران از دوره صفویه تا به روزگار شاه‌عباس اول به دست کلدخدا اداره می‌شد.^۱ درحقیقت تهران از زمان شاه‌عباس اول به شهری کوچک بدل شد. در این دوره چهارباغ و چنارستانی ساختند که بعدها، با کشیدن دیوار بزرگی در اطراف آن و احداث بناها و قصر پادشاهی، ارگ شهر را شکل دادند. جالب است بدانیم چنارهایی که در زمانه شاه‌عباس صفوی کاشته شد چنان به سرعت رشد کرد و قد کشید که پیتر و دل‌واله، جهانگرد نامی ایتالیایی، آن هنگام که از تهران بازدید کرد، گفت: «چنان‌که اسلامبول به واسطه زیادی درخت‌های سرو نزد بعضی از مسافران به سروستان معروف است، طهران نیز باید به چنارستان موسوم باشد.» (دل‌واله، ۱۳۷۰، ص ۲۸۸) شهر جدید چنارستان نام نگرفت، ولی این مشخصه‌اش را تا کنون حفظ کرده است.

در دوره پادشاهان صفوی علاوه بر باروی دور شهر، بازار و کاروان‌سرای احمد کور، قنات‌های سنگلج و مهریز، هفت مدرسه به نام‌های حکیم‌باشی، چاله‌حصار، چال، خانم، محمدیه، رضاییه و امامزاده زید و سه مسجد حکیم‌باشی، جامع و چاله‌حصار، تکیه و حمام خانم و باغ نگارستان به مجموعه بناها افزوده شد و به این ترتیب تهران شکل شهری به خود گرفت. البته این مهم را نباید از نظر دور داشت که تبدیل قصبه تهران به شهر در پهنه تمدنی ری قدیم از الگوی تاریخی بنای شهر در سنت ایرانی-اسلامی تأثیر پذیرفته بود. عناصر چهارگانه اصلی

۱. سام میرزا صفوی در تحفه ساهمی از مولانا و صلی، زین‌العابدین سلطان و فرد دیگری به نام امیدی یاد می‌کند که به گفته او هر دو از کلدخدازدگان تهرانی بودند. (صفوی، ۱۳۱۴، ص ۱۶۲)



تصویر ۱. نقشه تقریبی تهران دوره صفوی (معمدی، ۱۳۸۱، ص ۴۵)

شهر این‌ها بود: ارگ (ریض)؛ مسجد جامع؛ مدرسه؛ بازار (سوق) و محلات همراه با شبکه ارتباطی میدان‌ها، خیابان‌ها، گذرها و کوچه‌ها. سقاخانه، آب‌انبار، چشمه، کاروان‌سرا، زورخانه، تکیه، خانقاه و حسینیه از دیگر نهادهای شهری بودند که کلیت منسجم و معنادار شهر تهران با این‌ها معنا می‌یافت. نظام اداره شهر نیز بر چهار رکن رئیس شهر، قاضی، خطیب، کلانتر و کدخدای محله بنا شده بود. هسته اصلی تهران عصر صفوی شامل بخشی از عودلاجان، منطقه اصلی بازار، قسمتی از شرق سنگلج و محدوده‌ای در چاله میدان بود. مهم‌ترین محله‌های شهر ارگ، بازار، عودلاجان و سنگلج بودند. البته در کنار این محلات مرکزی برخی از باغ‌محلات و کوچه‌باغ‌های قدیم مانند محله باغ پسته و محله باغ جمشید هم در حاشیه باروی شهر به حیات خود ادامه دادند. (کریمان، ۲۵۳۵، ص ۱۲۰)

ساکنان تهران، آن‌گاه که دهی بود و بعد که قصبه‌ای شد، تنها از چند گروه خانوادگی تشکیل شده بود که در دوازده محله خاندانی، جدا از هم و پراکنده، زندگی می‌کردند. با مهاجرت ساکنان جدید و تحولات کالبدی و به هم پیوستن ساکنان قدیم و جدید، تهرانی‌ها در دوره صفوی زندگی اجتماعی در قالب محلات

تهران، از شهر چنارهای بلند به دارالخلافه ناصری ۲۱

شهری را تجربه کردند. میان این محلات شهری در دوره صفوی اختلاف و جدایی افتاده بود، از این رو محلات شهر به دو گروه حیدری و نعمتی تقسیم شده و ساکنان آن‌ها رودرروی هم قرار گرفته بودند که این امری بسیار مهم و جدید بود. جنگ محلات حیدری-نعمتی از موارث زندگی شهری در تمام شهرهای دوره صفوی است. درحقیقت محلات شهر به مانند موزائیک‌هایی در فضای کلان‌شهری کنار هم قرار می‌گرفتند و از کنار هم قرار گرفتن موزائیک‌های محلات، شکل خاصی از زندگی در شهر شکل می‌گرفت.

شهر تهران سه نوع فضای زندگی را در خود جای داده بود: فضای خصوصی خانه‌ها؛ فضای نیمه‌خصوصی محله‌ها؛ فضاهای عمومی شهری مثل ارگ حکومتی، بازار شهری، مسجد جامع و مدرسه شهر. درست است که ساکنان در شهر اقامت داشتند، ولی درحقیقت زندگی اجتماعی آن‌ها در محله شهری و نظام‌های آن بود.

تهران پایتخت

تهران در فاصله دوره حکمرانی کریم‌خان زند گسترش چشمگیری یافت و بر اعتبار آن افزوده شد. به‌خصوص با ساختمان‌هایی که در ارگ و بازار آن ساخته شد، این شهر صاحب دو مرکز حکومتی و تجاری درخور گردید. کریم‌خان در محدوده ارگ یک عمارت سلطنتی، دیوان‌خانه بزرگ، باغ دیوان‌خانه و حرم‌خانه‌ای زیبا به سبک ساسانی بنا کرد و در تعمیر و آبادانی شهر نیز دست به اقداماتی زد. به طوری که گفته‌اند، او در نظر داشت تهران را پایتخت خود کند. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ب، ج ۱، ص ۸۴۴) وجود چنین اقداماتی، به همراه تجمع سربازانی که برای حمله به مدعیان مستقر در شرق و شمال شرق در منطقه تهران ساخلو کرده بودند، جایگاه این شهر تازه را فزونی بخشید. از سوی دیگر، حضور سرداران زند و استقرار سپاهیان آن‌ها در منطقه به تدریج جمعیت بیشتری را نیز به سوی این شهر روانه کرد. اکنون تهران دیگر قصبه‌ای کوچک و گمنام در دامنه جنوبی البرز نبود، بلکه شهری شده بود نه‌چندان بزرگ، ولی نام‌دار در میان شهرهای مرکزی ایران.

کریم‌خان زند به سال ۱۱۹۳ ه.ق. برابر با ۱۱۵۷ ه.ش. در شیراز از دنیا رفت و

بروز اختلاف میان جانشینانش مجال درازدستی به مدعیان داد. در میان این مدعیان آقامحمدخان قاجار، که با مرگ کریم‌خان از حصر شیراز به در رفته بود، با جمع کردن سپاهی از قاجاریه و متحدان خود، قصد تهران کرد، ولی بروز بلیه سخت و بای همه‌گیر که موجب مرگ جمع کثیری از مردمان تهران شد (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷، ص ۱۳-۱۴) عملاً کار حمله و تصرف تهران را به تأخیر انداخت. سرانجام آقامحمدخان تهران را تصرف کرد و همین واقعه برگ تازه‌ای در دفتر داستان شهر تهران گشود.

آقامحمدخان یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی مطابق با نوروز ۱۲۰۰ ه.ق. / ۱۱۶۴ ه.ش. در این شهر به تخت نشست. به نامش خطبه خواندند و پادشاه جدید ایران نام گرفت. بدین ترتیب شهر نوپای تهران دارالملک خاندان قاجار و پایتخت ایران کهنسال شد. (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷، ص ۷۹) تهران که از زمان هجوم افغان‌ها خراب و منهدم شده بود، به‌رغم بازسازی‌های افشاران و خان زند، به هنگام آغاز دوره پایتختی، هنوز آثار خرابی و فتور بر چهره داشت. آقامحمدخان در مدت کوتاه سلطنتش، برای سهولت کار مسافران، کاروان‌سراهایی به بناهای عصر صفوی افزود (اولیویه، ۱۳۷۱، ص ۶۸-۶۹) و قصرهای جدیدی در ارگ ساخت و دستور داد تخت مرمری به همین نام بسازند. او مصالح این تخت را از قصر کریم‌خان در شیراز آورده بود. (مستوفی، ۱۳۸۸، ص ۱۷)

محله عرب‌ها در زمان آقامحمدخان به محلات قدیمی تهران اضافه شد. این محله از شمال متصل به ارگ و از جنوب وصل به دروازه عبدالعظیم حسنی بود. تولد این محله جدید، که بر اساس اشتراک قومی شکل گرفته بود، به ائتلاف‌های سیاسی آقامحمدخان برای رسیدن به قدرت مربوط می‌شد. او عرب‌های ورامین را که نادرشاه از فارس به این منطقه کوچ داده بود به ائتلاف سیاسی با خود فراخواند و پس از پیروزی و پایتختی تهران، به امر او برخی از سران عرب مذکور را به تهران دعوت کرد و در مجاورت ارگ اسکان داد. بدین ترتیب عرب‌های ورامینی محله‌ای مخصوص به خود را در تهران تشکیل دادند که به محله عرب‌ها شهرت یافت. (مستوفی، ۱۳۸۸، ص ۱۷) همچنین آقامحمدخان، پس از تصرف تاج و تخت، گروه‌هایی از افشاریه را که در کسب قدرت به او یاری رسانده بودند به تهران آورد و در قسمتی



تصویر ۲. تهران در دوره آقامحمدخان قاجار (معمدی، ۱۳۸۱، ص ۴۵)

از منطقه سنگلج و چاله حصار اسکان داد. آن‌ها کوچه‌ای را در منطقه سنگلج به نام خود ساختند و تکیه افشاری‌ها را نیز بنا نهادند. (مستوفی، ۱۳۸۸، ص ۱۷)

پایتخت شدن تهران بر اعتبارش افزود و اندک‌اندک مهاجرانی از نواحی دور و نزدیک به سویش روان شدند، به طوری که برخی جمعیت تهران را در پایان دوره دوساله پایتختی‌اش بیشتر از پانزده هزار تن تخمین زده‌اند. (کریمان، ۲۵۳۵، ص ۱۹۱)

از میان اقلیت‌های دینی، کلیمیان گیلعاد^۱ و دماوند و شیراز و اصفهان به امید دور ماندن از آسیب‌های مخالفان دینی خود و برخورداری از امنیت بیشتر به این شهر مهاجرت کردند. (لوی، ۱۳۳۹، ص ۵۲۵) کلیمیان محل سکونت خود را در مجاورت کلان‌محله عودلاجان قرار دادند و از این رو اجتماع یهودیان تهران در عودلاجان شکل گرفت. (تکمیل همایون، ۱۳۹۷، ص ۱۰)

۱. گیلعاد یا گیلبارد همانی است که امروزه گیلاوند نام‌گذاری‌اش کرده‌اند. این مکان از قدیمی‌ترین مناطق سکونت یهودیان ایران بوده است. - و.